

# تأملی در دلالت آیه بغی بر قیام علیه حکومت اسلامی

سید محمد حسن نصراللهی\*  
محمد جواد محمدی\*\*

## چکیده

«بغی» و شورش بر حاکم اسلامی از موضوعاتی است که در فقه امامیه موضوع احکام متعددی قرار گرفته است. برخی فقیهان امامیه، آیه شریفه بغی را شامل «بغی» مصطلح دانسته‌اند و به استناد این آیه، احکام و شرایطی را برای «بغی» و «باغیان» اثبات یا نفی کرده‌اند. در مقابل، برخی دیگر این آیه را بی ارتباط با قیام علیه حکومت دانسته‌اند و مفاد آن را مختص به نزاع‌های طایفه‌ای در جامعه اسلامی می‌دانند. بر اساس دیدگاه اخیر، اثبات شرایطی مانند «داشتن گروه» در تحقق بغی به استناد آیه بغی یا نفی برخی شروط به استناد اطلاق این آیه از اساس نادرست است. مقاله پیش رو با روش تحلیلی و انتقادی، آیه مورد نظر را ارزیابی و ارتباط آن با بغی مصطلح فقهی را از دوزاویه استظهار عرفی و تفسیر روایی بررسی کرده است. یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از این است که ظهور عرفی الفاظ به کاررفته در آیه شریفه هیچ ارتباطی با قیام علیه حکومت اسلامی ندارد و بیان‌های گوناگون برای استظهار شمولیت نسبت به بغی ارائه شده، قابل قبول نیست. روایاتی که ممکن است در اثبات ارتباط آیه شریفه با بغی مصطلح مورد استناد قرار گیرند نیز به جهت ضعف سند یا دلالت، قابلیت استدلال ندارند.

**واژگان کلیدی:** بغی، باغی، آیه بغی، شورش علیه حکومت اسلامی، قیام علیه حاکم اسلامی، ماده ۲۸۷ ق.م.ا.

\* دانش پژوه گروه فقه‌الجزا مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی / نویسنده مسئول

(nasrmohammadhasan224540@gmail.com)

\*\* پژوهشگر گروه فقه‌الجزا مؤسسه عالی فقه و علوم اسلامی و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم

(mjmmohammadi62@gmail.com)

## مقدمه

بر اساس ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی: «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه کند، باغی محسوب می‌شود و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند». مطابق این ماده، تحقق جرم بغی منوط به شرایطی است؛ از جمله اینکه باغیان باید دارای گروه باشند و با قیام انفرادی، جرم بغی محقق نمی‌شود (آصفی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۹). همچنین قیام باید مسلحانه باشد و اگر شورشگران از سلاح استفاده نکنند، جرم بغی واقع نمی‌شود (همان، ص ۱۲۸). در مقابل، بعضی از عناصر دیگری که ممکن است از دیدگاه برخی معتبر باشند، از نظر قانونگذار در این جرم شرط نیست؛ مانند اینکه شورشیان باید برای قیام خویش توجیه سیاسی داشته باشند (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۸۳).

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین ادله قانونگذار که نقش محوری در اثبات و نفی برخی شروط دارد، آیه شریفه بغی است:

وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاتَةً فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَسْطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: و هرگاه دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و هرگاه بازگشت [و زمینه صلح فراهم شد]، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد (حجرات: ۹).

بسیاری از فقیهان امامیه نیز به استناد آیه مذکور، شروط متعددی را برای جرم بغی اثبات یا نفی کرده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۲/ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۱۶۹/ سبزواری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۶۹/ طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۲۳/ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۹، ص ۴۵۴/ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۲۳/ منتظری، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۸۰/ صدر، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۲۵۰). در نقطه مقابل گروه نخست، برخی دیگر از فقیهان و مفسران، مفاد آیه شریفه را از اساس بی‌ارتباط با جرم بغی مصطلح و قیام علیه حکومت حاکم اسلامی دانسته‌اند و مفاد آن را مختص به نزاع‌های طایفه‌ای در جامعه اسلامی می‌دانند (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۸۷/ خوبی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۶۱/ تبریزی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۷۰/ هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۲، ج ۱، ص ۳۹۲/ وحید خراسانی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۸۱).

بر اساس آنچه گذشت، بحث از مفاد آیه بغی، مسئله‌ای ضروری به نظر می‌رسد. درعین حال فقیهان و مفسران از این منظر کمتر به تحلیل و تفسیر آیه بغی پرداخته‌اند و مباحث موجود درباره موضوع مورد نظر، مختصر و کوتاه است. همچنین با وجود تتبع در آثار پژوهشی، بحث تفصیلی در قالب مقاله یا کتاب یا پایان نامه به صورت مستقل نسبت به این مسئله یافت نشد. در این میان فقط آیت‌الله منتظری در کتاب *دراسات فی ولاية الفقیه* در دو قسمت از کتاب، تحقیقی کوتاه - در حد نصف صفحه - اما با نگاه فقهی نسبت به این مسئله دارد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۸ و ج ۳، ص ۲۸۰) و محققان دیگر، بحث فقهی چندانی نسبت به این مسئله ارائه نکرده‌اند.

پژوهش حاضر به منظور کشف میزان ارتباط آیه بغی با بغی مصطلح فقهی (شورش علیه حاکم اسلامی)، به ارزیابی و تحلیل دلالتی آیه بغی می‌پردازد و می‌کوشد با روش تحلیلی، انتقادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به نتیجه‌ای روشن در این موضوع دست یابد؛ از این رو در ادامه پس از بیان مفهوم بغی، به تفسیر دلالتی آیه بغی پرداخته و مفاد آیه را از دو زاویه استظهار عرفی و تفسیر روایی بررسی خواهیم کرد.

## ۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی «بغی»

ابن فارس برای واژه «بغی» دو معنای ریشه‌ای ذکر می‌کند: معنای نخست «طلب و خواستن یک شیء» است. دومین معنا عبارت است از «نوعی از فساد» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲). معنای دیگری که برای این واژه در کتب لغت ذکر شده، «تعدی و تجاوز» است (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۸۱/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۷۸)؛ از این رو به تصریح برخی لغت‌دانان، هرگونه تجاوز و زیاده‌روی بر مقداری که حد و اندازه چیزی است، «بغی» نامیده می‌شود (همان).

گفتنی است «بغی» در قرآن کریم به معنای لغوی نیز به کار رفته است (بقره: ۱۷۳ و ۲۱۳/ نساء: ۳۴/ انعام: ۱۴۵-۱۴۶/ نحل: ۱۱۵).

«بغی» در عبارات فقیهان امامیه، دو اصطلاح دارد که یکی از آن دو اصطلاح معروف است و در متون فقهی، احکام و شرایط آن به صورت تفصیلی ذیل کتاب *الجهاد مطرح شده* است. در مورد این اصطلاح از بغی، تعاریف گوناگونی از سوی دانشمندان امامیه ارائه شده است (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۲۹۶/ همو، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۳۵/ ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵/ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۲۹/

شهید اول، ۱۴۱۹، ص ۸۳)؛ برای نمونه محقق حلی در شرائع الإسلام در تعریف «باغی» می‌گوید: «باغی کسی است که بر حاکم عادل قیام کند» (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۷/همو، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۱۰).

واژه «باغی» اصطلاح دومی نیز دارد که این اصطلاح، مهجور در میان فقیهان است و کمتر در احکام و شرایط آن سخن رانده شده است. اصطلاح دوم متضمن معنای «تعدی (باغی) طایفه‌ای از مؤمنان بر طایفه دیگر» است؛ بدین ترتیب که اگر گروهی از مؤمنان علیه گروه دیگری از مؤمنان به جنگ پردازند، در این صورت بر دیگر مؤمنان لازم است میان این دو گروه به اصلاح پردازند و چنانچه این اصلاح شکل نگرفت، با گروه ظالم (باغی) در دفاع از گروه مظلوم، به جنگ پردازند تا دوباره به مسیر عدالت برگردند. این معنا از «باغی» و حکم آن به روشنی در آیه شریفه باغی بیان شده است، بلکه قدر متیقن از آیه شریفه، همین معناست.

## ۲. راه‌های استدلال به آیه باغی نسبت به قیام علیه حکومت اسلامی

شمول دلالت آیه شریفه در باغی بر حاکم اسلامی را از دو راه می‌توان پیگیری کرد: نخست آنکه از راه برداشت عرفی و تحلیل الفاظ به‌کاررفته در آیه شریفه، این نتیجه گرفته شود که آیه شریفه شامل باغی بر حاکم اسلامی نیز می‌شود. راه دوم آنکه از طریق روایات واردشده در تفسیر آیه شریفه، این نتیجه گرفته شود که آیه شریفه معنایی اعم از باغی گروهی از مؤمنان بر مؤمنان دیگر و باغی بر حاکم اسلامی دارد. این راه، تعبیدی است؛ بدین معنا که هر چند آیه شریفه به لحاظ استظهار عرفی قابلیت تفسیر به باغی فقهی مصطلح را نداشته باشد، ولی تعبداً و به استناد تفسیر ائمه معصومین<sup>علیهم‌السلام</sup>، دلالت آیه بر باغی فقهی پذیرفته شود.

### ۲-۱. استدلال به آیه شریفه بر اساس برداشت عرفی

استدلال به آیه شریفه بر اساس استظهار عرفی، به سه تقریب ممکن است مورد تبیین قرار گیرد:

#### ۲-۱-۱. استدلال به اطلاق

بر اساس این تقریب، آیه شریفه در فقره نخستین آن اطلاق دارد؛ چراکه عنوان «طائفان» در صدر آیه، مقید به گروه خاصی نشده است؛ به همین دلیل این آیه، هم شامل دو گروه از

مسلمانان در جامعه اسلامی می‌شود که به دلایل گوناگون وارد جنگ شده‌اند و هم شامل دو گروه از مسلمانان می‌شود که در یکی از دو طرف، حاکم جامعه اسلامی و پیروان وی قرار دارد و در سوی دیگر، گروهی‌اند که علیه حکومت او قیام کرده و به جنگ با او روی آورده‌اند (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۸).

## ۲-۱-۲. نقد استدلال به اطلاق

استدلال به اطلاق آیه، از چند جهت دچار اشکال است:

**اشکال نخست:** بر اساس بخش نخست آیه شریفه، اولین فرمان در جنگ میان دو گروه از مؤمنان این است که دیگر مؤمنان میان آن دو گروه، اصلاح و صلح برقرار کنند. در درگیری‌های متعارف میان دو گروه از مؤمنان که هردو در یک رتبه‌اند و این‌گونه نیست که فرمان یکی بر دیگری اطاعتش لازم باشد، اصلاح و برقراری صلح به وسیله گروه سوم از مؤمنان، فرمانی معقول و روشن است، ولی در قیام گروه شورش‌گر علیه حاکم جامعه اسلامی که بر آنها اطاعت از حاکم اسلامی واجب است، فرمان به اصلاح میان دو گروه، به سایر مؤمنان دیگر معنا ندارد، بلکه فرمانی که در اینجا مناسب است اینکه همه مؤمنان را به یاری امام عادل جامعه اسلامی دعوت کنند. این یاری می‌تواند در ابتدا به این باشد که عده‌ای در میدان وارد شوند و فرضاً برای گروه باغی، روایات وارده در اطاعت از امام عادل جامعه اسلامی را یادآوری و آنها را نسبت به عقوبت چنین کاری هوشیار و آگاه کنند؛ به عبارت دیگر فرمان به اصلاح نسبت به دو گروهی که از جهت مقام و منزلت در یک رتبه‌اند، عرفی است، ولی نسبت به دو گروهی که بر یک گروه از آن دو، واجب شرعی است از گروه دیگر (حاکم اسلامی) تبعیت کند، این‌گونه خطاب مناسب به نظر نمی‌رسد.

**اشکال دوم:** در بخش دوم آیه شریفه آمده است که اگر یکی از این دو گروه بر دیگری بغی کرد و به ظلم و تعدی برخاست، با گروه باغی به پیکار برخیزد. تأمل در این فقره از آیه شریفه حاکی از بیگانگی این آیه با بغی مصطلح در فقه امامیه است؛ بدین جهت در بغی مصطلح فقهی از همان ابتدای قیام علیه حکومت اسلامی، شورشیان متصف به صفت بغی می‌شوند، در حالی که بر اساس آیه شریفه، بغی در مرحله نخست در گروه خاصی متعین نیست. در مرحله بعد و پس از آنکه اصلاح در مرحله نخست نتیجه نداد و یکی از دو گروه علیه دیگری دست به ظلم و تعدی زد، عنوان «بغت أحدهما علی الأخری» محقق شده و به دنبال آن حکم به وجوب جنگ با گروه باغی شده

است. گفتنی است اگر در آیه شریفه، بغی از همان ابتدا رخ داده بود و بغی پس از اصلاح، بغی دوم محسوب می‌شد، تعبیر به «فَإِنْ بَغْتِ أَحَدَهُمَا» به صورت مطلق مناسب به نظر نمی‌رسید و نیاز به قیدی بود که حاکی از تکرار عمل باشد.

اشکال سوم: اشکال نخست، در بخش سوم از آیه شریفه «فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» نیز تکرار می‌شود. بدان دلیل که در صورتی که گروه باغی در برابر حاکم جامعه اسلامی سر تسلیم فرود آورند و از موضع پیشین خود بازگردند، معنا ندارد گفته شود بر گروه سوم واجب است میان رهبر جامعه اسلامی و گروه باغی که تسلیم شده‌اند، همراه با قسط و عدالت اصلاح کنند؛ به بیانی که در اشکال نخست گذشت.

### ۲-۱-۳. تنقیح مناط

بر فرض عدم پذیرش تقریب نخست، بر اساس این فقره از آیه شریفه: «فَإِنْ بَغْتِ أَحَدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...» (حجرات: ۹)، جنگ با باغیان علیه حاکم اسلامی واجب است؛ بدین بیان که در این فقره از آیه شریفه، موضوع حکم و جوب جنگ، گروهی اند که متصف به صفت بغی شده‌اند؛ از سوی دیگر تعلیق حکم بر وصفی در موضوع حکمی، اشعار به این دارد که آن وصف، علت تحقق آن حکم است، بلکه در بسیاری از استعمالات به گواهی فهم عرفی تعلیق حکم بر وصف، ظهور در این دارد که وصف، علت تامه حکم است؛ مثلاً جمالاتی مانند «انسان فاسق، شهادتش قبول نمی‌شود»، «فرد سارق، دستش قطع می‌شود» و «مرد زانی، یک‌صد تازیانه می‌خورد»، به شهادت فهم عرف دلالت دارد که علت تامه هریک از عدم قبول شهادت، قطع دست و تازیانه، فسق، سرقت و زناست؛ حتی اگر وصف را دارای مفهوم ندانیم. اکنون در آیه شریفه نیز از تعلیق حکم و جوب قتال و جنگ به گروهی که اهل بغی‌اند، به ظهور عرفی می‌توان برداشت کرد که علت تامه و جوب جنگ با گروه مذکور، بغی و شورش ظالمانه آن گروه علیه دیگری است. پس از اثبات اینکه در نزاع‌های قبیلگی در حقیقت بغی و تجاوز گروه باغی، علت برای وجوب جنگ با آنهاست، به مقتضای قاعده «العله تعمیم و تخصص»، این علت نسبت به بغی علیه حاکم اسلامی نیز تسری داده می‌شود؛ در نتیجه حکم مستفاد از آیه شریفه در این صورت نیز خواهد آمد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۸۰).

به عبارت دیگر همه موضوع برای وجوب جنگ در آیه شریفه، «بغی گروهی بر گروه دیگر»

است. از سوی دیگر موضوع تام به منزله علت تامه برای ترتب حکم شرعی است و حکم شرعی همیشه دائر مدار فعلیت موضوع می‌باشد. همین موضوع در شورشیان علیه امام معصوم علیه السلام نیز قابل تطبیق است و در نتیجه به دنبال آن وجوب جنگ نیز خواهد آمد.

#### ۲-۱-۴. نقد استدلال به تنقیح مناط

باتوجه به اینکه ثابت شد مقصود از دو گروهی که در صدر آیه شریفه آمده است، دو گروه از مؤمنانند که ذیل یک حکومت با یکدیگر به جنگ می‌پردازند و جنگ با حاکم اسلامی در میان نیست، به نظر می‌رسد موضوع مذکور در آیه شریفه برای تحقق حکم (وجوب قتال و جنگیدن)، مدخلیت دارد و به همین دلیل وصف در آیه شریفه، حداکثر در دایره موضوع مذکور در آیه اطلاق دارد و نمی‌توان آن را به بغی و تجاوز علیه حکومت حاکم جامعه اسلامی که خارج از دایره موضوع در آیه شریفه است، تسری داد؛ گویا مفاد آیه شریفه بدین صورت است: «با طایفه‌ای از مؤمنان که پس از اصلاح، بر طایفه دیگر بغی کرده‌اند، به خاطر بغی‌شان نسبت به طایفه دیگر، بجنگید تا به اطاعت الهی برگردند». همانند آنچه در عرف گفته شود: «عالم عادل را اکرام کنید»، در این مثال، دایره اطلاق‌گیری برای عدالت، محدود به موضوع خودش که عالم است، خواهد بود و به همین دلیل برای جاهل عادل به نگاه عرفی وجوب اکرامی نیست؛ به عبارت دیگر بغی و تجاوز در آیه شریفه، بخشی از علت یا موضوع برای وجوب جنگ با باغیان است و در نتیجه نمی‌توان حکم مذکور در آیه را نسبت به مصادیق دیگری که در آیه شریفه نیست، تسری داد، وگرنه اگر علت تامه قتال، بغی باشد، لازمه تسری به مطلق بغات، این است که اگر شوهری نیز به همسر خویش ظلم و تعدی کرد، جنگ با او واجب باشد! به عبارت دیگر درباره خطاب مذکور در آیه شریفه، تنقیح مناط روا و عرفی نیست؛ بدین جهت که روشن نیست علت تامه وجوب جنگ در آیه شریفه، صرف عنوان بغی و ظلم باشد.

#### ۲-۱-۵. قیاس اولویت

ممکن است شمولیت نسبت به قیام علیه حاکم اسلامی، از راه اولویت قطعی ثابت شود. با این بیان که وقتی دفع ظلم علیه برخی مؤمنان، واجب و جنگ با آنها لازم باشد، به طریق اولی نسبت به حاکم جامعه اسلامی نیز این دفاع واجب خواهد بود (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۸/ علامه

حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۳۹۱)؛ به عبارت دیگر بر فرض اگر ادعا شود این آیه صرفاً بیانگر وجوب مقابله با ظالم در نزاع‌های قبیلگی است، باید به طریق اولویت گفته شود اگر حکومت اسلامی نیز به وسیله افراد ظالم مورد هجوم قرار گرفت، دفاع از حکومت اسلامی واجب خواهد بود؛ بدین دلیل که اهمیت دفاع از حکومت حاکم اسلامی که قوام زندگی همه مؤمنان به آن بستگی دارد، بسیار بیشتر از نزاع‌های جزئی و کوچک در جامعه اسلامی است؛ مانند اینکه گفته می‌شود اگر اظهار ناراحتی نسبت به اوامر پدر و مادر حرام باشد، به طریق اولویت، ضرب و جرح آنها نیز حرام خواهد بود.

## ۲-۱۶. نقد استدلال به قیاس اولویت

در استدلال به قیاس اولویت، مفروض این است که بغی مصطلح فقهی از مفاد آیه شریفه خارج بوده و صرفاً درصدد اثبات حکم مذکور در آیه (وجوب قتال) به موضوع دیگری می‌باشد که در آیه ذکر نشده است. به بیان دیگر هر چند باغی مصطلح فقهی از مفاد آیه شریفه خارج است، ولی حکم مذکور در آیه (وجوب قتال) به طریق اولی شامل باغی مصطلح نیز می‌شود، در حالی که در مسئله کنونی، بحث در اصل وجوب جنگ با شورشیان علیه حاکم جامعه اسلامی نیست، بلکه بحث در اثبات شمول موضوع مذکور در آیه شریفه نسبت به بغی اصطلاحی است تا بتوان در اثبات یا نفی شروط در بغی مصطلح فقهی، به مفاد یا اطلاق آیه شریفه استناد کرد.

نتیجه آنکه هیچ‌یک از بیان‌های پیشین در برداشت عرفی از آیه شریفه بغی، نسبت به بغی علیه حاکم اسلامی صحیح نیست. ظاهر آیه شریفه، به نزاع و قتال میان طوایف مسلمان اختصاص دارد و شامل قیام علیه حکومت رهبر جامعه اسلامی اعم از امام معصوم علیه السلام و غیر معصوم نمی‌شود.

شان نزول منقول درباره این آیه نیز مؤیدی بر این ادعاست که آیه شریفه، ارتباطی با بغی مصطلح فقهی ندارد. طبرسی در کتاب **مجمع البیان** از سعیدبن جبیر نقل می‌کند که این آیه درباره دو طایفه اوس و خزرج نازل شد که به دلیل موضوعی میان‌شان، درگیری و نزاع اتفاق افتاد؛ به گونه‌ای که با کفش و شاخه خرما با جنگ با یکدیگر پرداختند. همان‌گونه که روشن است، شان نزول آیه شریفه نیز بی‌ارتباط با بغی مصطلح فقهی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۹۹).

## ۲-۲. استدلال به آیه شریفه بر اساس روایات مفسره

اگر ادعای ظهور عرفی آیه شریفه بغی بر بغی در اصطلاح نخست پذیرفته نشود، در مرحله بعد به روایاتی می‌توان تمسک جست که بر اساس مفاد این روایات، آیه شریفه شامل بغی مصطلح نیز می‌شود.

### ۲-۲-۱. روایت سیوف خمسه

بر اساس این روایت که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، مردی از دوستان اهل بیت علیهم السلام از پدر ایشان - امام محمد باقر علیه السلام - درباره جنگ‌های امیر مؤمنان علیه السلام پرسید. امام علیه السلام در پاسخ به او فرمود: خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را با شمشیرهای پنج‌گانه به سوی مردم فرستاده است ... ولی سیف مکفوف (شمشیر بازداشته‌شده) شمشیری است که در جنگ با اهل بغی و تأویل مورد استفاده قرار می‌گیرد - در ادامه امام علیه السلام آیه شریفه بغی را تلاوت کرد و فرمود - وقتی آیه بغی نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در میان شما کسی است که پس از من بر اساس تأویل (آیات قرآن) می‌جنگد، همان‌گونه که من بر اساس نص صریح قرآن جنگیدم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: که او چه کسی است؟ فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در ادامه حدیث امام باقر علیه السلام پس از نقل جریانی از عمار فرمود: سیره و روش امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ با بغات، همان سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برخورد با اهل مکه در فتح آن دیار است؛ چراکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را از اهل مکه، اسیر نکرد و امیر مؤمنان علیه السلام نیز در جنگ جمل در بصره به همین صورت رفتار کردند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۲۰/ حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۲۷).

از روایات پیش‌گفته استفاده می‌شود که «سیوف» در دین مبین اسلام، منحصر در پنج سیف است و از آنجا که جنگ امیر مؤمنان علیه السلام با شورشیان سه‌گانه (ناکثین، قاسطین، مارقین)، مصداق هیچ‌یک از چهار سیف مذکور در روایت نیست و همه جنگ‌های امیر مؤمنان علیه السلام با شورشیان مذکور به مقتضای تأویل آیات قرآن کریم بوده است، روشن می‌شود که همه این جنگ‌ها مصداق «جنگ با اهل بغی و تأویل» است و در نتیجه بغات مصطلح، مشمول آیه شریفه بغی اند.

### ۲-۲-۲. ارزیابی استدلال به روایت سیوف خمسه

سند روایت سیوف خمسه این‌گونه است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ». این روایت از جهت سندی دچار ایراد است. سند این روایت مشتمل بر قاسم بن محمد اصفهانی

است و قاسم بن محمد اصفهانی، توثیق خاص ندارد. تنها توثیق عامی که برای او می‌توان بیان کرد، کثرت روایت بزرگان است؛ زیرا ابراهیم بن هاشم که از بزرگان راویان امامیه است (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۱۷-۳۱۸)، حدود هفتاد روایت به صورت مستقیم از وی نقل روایت کرده است؛ با این حال به نظر می‌رسد این مقدار برای حصول اطمینان به وثاقت قاسم بن محمد اصفهانی، کافی نیست، به خصوص که بخش قابل توجهی از این روایات منقول از وی، در ارتباط با امور اخلاقی و غیرالزامی اخلاقی است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۰-۶۰، ج ۳، ص ۲۵۳، ج ۶، ص ۱۸۷-۲۰۸ و ج ۷، ص ۱۱۰). افزون‌براین نجاشی در توصیف وی می‌گوید: «لم یکن بالمرضی» (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۱۵). همچنین ابن غضائری درباره ایشان گفته است: «حدیثه یعرف تارة و ینکر آخری و یجوز أن یخرج شاهداً: حدیث او گاهی مورد پذیرش قرار می‌گیرد و گاهی انکار می‌شود و جایز است احادیث او به‌عنوان شاهد آورده شود» (ابن غضائری، ۱۴۲۲، ص ۸۶). این سخنان و توصیف‌ها نیز در تضعیف احتمال وثاقت وی، موثر است.<sup>۱</sup> البته فرد دیگری به نام قاسم بن محمد جوهری وجود دارد که ممکن است باتوجه به برخی مبانی در علم رجال، توثیق شود (ر.ک: خویی، ۱۴۱۰، ج ۱۴، ص ۵۳-۵۴/ شبیری زنجانی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۵۰۶-۵۰۸)، ولی باتوجه به عدم احراز توثیق قاسم بن محمد اصفهانی و اینکه دست‌کم این احتمال وجود دارد که قاسم بن محمد مذکور در سند روایت، قاسم بن محمد اصفهانی باشد، سند مذکور معتبر نخواهد شد.

این نکته باید گفته شود که وجود این روایت در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز کافی برای حجیت سند این روایت نیست؛ زیرا سخن علی بن ابراهیم در دیباچه تفسیر، حداکثر دالّ بر وثاقت مشایخ بی‌واسطه ایشان است، در حالی که قاسم بن محمد از مشایخ بی‌واسطه او نیست. اشکالات دیگری نیز در این میان وجود دارد که نیاز به تأمل و درنگ بیشتری دارد و در این تحقیق نمی‌گنجد (ر.ک: شبیری زنجانی، [بی‌تا]، ج ۵۳/ همو، [بی‌تا]، ب، ج ۲، ص ۱۲۸۳/ همو، [بی‌تا] الف، ج ۱، ص ۶۸۹-۶۹۰/ سبحانی، ۱۴۱۰، ص ۳۰۸-۳۲۰).

۱. در توثیق و عدم توثیق راویان دیگر دو سند این روایت مانند علی بن محمد قاسانی و سلیمان بن داود منقری و حفص بن غیاث نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا سند این روایت به دلیل وجود قاسم بن محمد اصفهانی، فاقد اعتبار است و از بحث در توثیق و عدم توثیق دیگر راویان اجتناب شده است.

نتیجه اینکه با وجود آنچه گفته شد، وثاقت قاسم بن محمد محرز نیست و با وجود ضعف سند روایت مذکور، دلالت روایت نیز بر فرض پذیرش راهگشا نخواهد بود.

افزون بر اشکال سندی، این نکته مهم است که با توجه به اینکه مطابق مدلول روایت، امیر مؤمنان علیه السلام برخلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر اساس تأویل آیات قرآن کریم با اهل بغی جنگیده است و «تأویل» در روایت مذکور به قرینه «تنزیل» که در نقطه مقابل آن قرار دارد، بدین معناست که الفاظ آیه شریفه ظهوری در بغی اصطلاحی ندارد و فرمان جنگ با اهل بغی از بطون آیه شریفه بغی است؛ بنابراین امیر مؤمنان علیه السلام با توجه به ظاهر مستفاد از آیه شریفه بغی، با اهل بغی زمان خویش ننگیده است. این نکته نیز شاهدی بر مدعاست که آیه بغی، ظهوری در بغی مصطلح فقهی ندارد و نمی‌توان برای اثبات یا نفی برخی قیود جرم بغی مصطلح، به ظواهر الفاظ آیه تمسک کرد.

### ۲-۲-۳. روایت ابوبصیر

مطابق این حدیث، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر برخی آیات پرسید، تا زمانی که سخن به آیه بغی رسید. امام علیه السلام درباره آیه بغی فرمود:

تأویل این آیه شریفه، در جنگ جمل در بصره روشن شد و آنان اهل این آیه هستند و هم ایشان کسانی هستند که بر امیر مؤمنان علیه السلام شوریدند و در پی آن، بر امیر مؤمنان علیه السلام واجب شد با آنها بجنگد و آنقدر از آنان بگردد که به فرمان خدا بازگردند و اگر باز نمی‌گشتند، طبق آنچه خدا نازل کرده بود، بر آن حضرت واجب بود با آنها بجنگد تا به سوی حق بازگردند؛ چون آنان با میل و اراده و بی‌آنکه مجبور باشند، با آن حضرت بیعت کرده بودند و چنانچه خدای تعالی فرموده، آنان همان گروه باغی و شورشگر هستند... (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۷۹/نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۶۷).

در این روایت نیز تصریح شده است که تأویل و مصداق آیه شریفه در نبرد جمل و جنگ امیر مؤمنان علیه السلام با ناکشین، محقق شده است؛ یعنی آنها از مصادیق آشکار این حکم قرآنی بودند و امیر مؤمنان علیه السلام وظیفه داشت طبق حکم آیه شریفه بغی با آنها رفتار کند.

### ۲-۲-۴. ارزیابی استدلال به روایت ابوبصیر

روایت ابوبصیر نیز دچار ضعف سند است. توضیح آنکه در برخی از نسخه‌های کافی، سند بدین صورت است: «علی عن علی بن الحسین عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام»، ولی در برخی دیگر به جای علی بن حسین، علی بن حسن است (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۵، ص ۴۲۷).

اینکه مقصود از علی بن حسین یا علی بن حسن در سند روایت، چه کسی است، روشن نیست. بنا بر نظر برخی محققان علم رجال، شکل اصلی سند روایت مذکور بدین صورت است: علی بن العباس الجرازی عن الحسن بن عبدالرحمان الحمانی است که در این صورت نیز روایت از جهت سندی ضعیف است؛ زیرا علی بن العباس الجرازی به وسیله نجاشی تضعیف شده و در حق او گفته شده است: «رمی بالغلو و غمز علیه، ضعیف جداً» (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۵۵). حسن بن عبدالرحمان الحمانی مجهول است و نامی از او در کتب رجالی نیست؛ به همین دلیل سند روایت مذکور فاقد اعتبار است (ر.ک: شبیری، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۳۹۶-۴۰۱) و به دلیل ضعف سند روایت، استدلال به این روایت، صحیح نیست؛ هر چند در دلالت روایت خدشه ای نیست.

## ۲-۲-۵. روایت نبوی

ابوعبدالرحمان سلمی می گوید:

... همراه علی علیه السلام گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتند که این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بودند که «ای عمار! گروهی سرکش و باغی تو را می کشند» ... (نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۹۲).

در بسیاری از منابع اعم از امامیه و عامه، به شهادت عمار رضی الله عنه در جنگ صفین به دست سپاه معاویه اشاره شده است (ر.ک: عصری البانی، ۱۳۹۳، ص ۱۱-۲۲). از سوی دیگر این تعبیر از پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به آیه شریفه بغی دارد. گویا پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام بیان این مطلب بود که به مردم عصر امیر مؤمنان علیه السلام هشدار بدهد عمار را گروهی از اهل بغی که در قرآن کریم امر به جنگ با آنها شده است، می کشند تا شاید با شهادت عمار رضی الله عنه، از خواب غفلت بیدار شوند و بتوانند در فتنه جنگ میان دو طایفه به ظاهر مسلمان، حق را تشخیص دهند.

نتیجه آنکه بر پایه آنچه در بیان استظهار عرفی از آیه شریفه گفته شد و نیز بر اساس مضمون روایات ذیل آیه، روشن می شود که آیه مزبور، شامل بغی بر حاکم اسلامی نیز می شود.

## ۲-۲-۶. ارزیابی استدلال به روایت نبوی

این روایت با اسناد متعدد و فراوان در کتب امامیه و اهل سنت نقل شده است (در منابع امامیه، ر.ک: منقری، ۱۴۰۴، صص ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۶ و ۳۴۱/ خزاز زاری، ۱۴۰۱، ص ۱۲۲/ نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۹۲/ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۵۳۱/ همو، ۱۴۰۳، ص ۳۵/ راوندی، ص ۳۰۸/ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹،

ج ۱، ص ۱۴۰ / طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۸۲ / در منابع عامه، ر.ک: بخاری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۴، ص ۲۱ / نیشابوری، ج ۴، ص ۲۲۳۶ / ترمذی، ۱۳۹۵، ج ۵، ص ۶۶۹ / بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۸، ص ۳۲۸ / نمری قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۱۴۰؛ به همین دلیل ابوبکر جصاص از علمای عامه در کتاب **أحكام القرآن**، این روایت را متواتر دانسته است (رازی جصاص حنفی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۳۲).

با این حال ادعای دلالت این روایت بر شمولیت آیه بغی نسبت به شورش بر حاکم اسلامی، قابل پذیرش نیست؛ زیرا شاید مقصود پیامبر خدا ﷺ از «الفئة الباغية»، معنای لغوی آن (گروه ظالم و ستمگر) بوده است و اینکه حضرت اشاره به آیه شریفه بغی داشته باشند و خواسته باشند آیه شریفه را بر معاویه و سپاهیانش تطبیق بدهند، روشن نیست؛ به خصوص آنکه حضرت به طور دقیق تعبیر قرآنی «الطائفة الباغية» را استعمال نکرده و عبارت «الفئة الباغية» را به کار می برد. بله! اگر پیامبر خدا ﷺ در قضیه عمار به روشنی به آیه بغی اشاره می کرد، آیه شریفه بغی، هر چند تعددی شامل بغی علیه حاکم اسلامی نیز می شد، ولی این صراحت در روایت شریف نبوی ﷺ وجود ندارد.

همان گونه که در مفهوم شناسی بغی گذشت، «بغی» در قرآن کریم بارها به معنای لغوی به کار رفته است (بقره: ۱۷۳ و ۲۱۳ / نساء: ۳۴ / انعام: ۱۴۵-۱۴۶ / نحل: ۱۱۵). این گونه نیست که در ادبیات قرآنی، بغی فقط در معنای اصطلاحی به کار رفته باشد تا ادعا شود عرف قرآن کریم و پیامبر ﷺ یکی بوده است؛ پس همان معنایی که کلمه باغی در آیه شریفه دارد، بر معاویه و اصحابش در روایت نبوی نیز منطبق می شود. همچنین در صورت استعمال بغی با همین معنای لغوی، معاویه و سپاهیان او رسوا خواهند شد و در نتیجه باطل بودن سیره و روش آنها به روشنی اثبات خواهد شد و لزومی ندارد که باید در کلام پیامبر خدا ﷺ، بغی به معنای مصطلح فقهی استعمال شده باشد تا باطل بودن راه و سیره معاویه و سپاهیان در برابر سپاه امیر مؤمنان ﷺ برای مردم آن زمان ثابت شود.

### ۳. سخن فاضل مقداد در نقد استدلال به آیه شریفه بغی

فاضل مقداد از فقیهان مشهور امامیه قرن نهم، معتقد است استدلال به این آیه شریفه برای جنگ با اهل بغی صحیح نیست؛ از این رو فقیهان معاصر عصر خویش را به جهت استدلال به این آیه برای جنگ با اهل بغی، تخطئه کرده است؛ با این توضیح که باغی کسی است که علیه امام عادل (معصوم) شورش کند و با او به جنگ برخیزد. چنین فردی کافر است؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ خطاب به

علیؑ فرمود: «یا علی! حریک حربی و سلمک سلمی». بر اساس این حدیث، جنگ با امام معصومؑ جنگ با پیامبر خدا ﷺ شمرده شده است و چنین کسانی بی‌شک کافر خواهند بود، درحالی‌که مفروض در آیه شریفه، جنگ دو گروه از مؤمنان با یکدیگر است: «و إن طائفتان من المؤمنین»؛ بنابراین باید گفت مقصود از بغی در آیه شریفه، بغی بر امام معصوم نیست، بلکه مقصود بغی و تجاوز گروهی از مؤمنان بر گروه دیگر است.

ایشان سپس به سخن شافعی استشهد می‌کند که گفته است احکام بغات، فقط از سیره امیر مؤمنانؑ در جنگ با اهل بصره و اهل شام و خوارج فهمیده می‌شود، نه از آیه قرآن کریم.

همچنین در ادامه به قول قطب راوندی نیز اشاره می‌کند که برای جنگ با اهل بغی به این آیه شریفه استدلال نکرده است و این امر حاکی از این است که در نظر ایشان نیز آیه شریفه ارتباطی با بغی بر امام عادل جامعه اسلامی ندارد (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۸۷). برخی مفسران معاصر با استناد به همین نکته (قتال با امام معصومؑ، سبب کفر است)، معتقدند آیه شامل بغی بر امام معصومؑ نمی‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۵؛ مندرج در: <https://javadi.esra.ir>).

افزون بر مطالب پیش گفته، ممکن است گفته شود با بغی بر امام معصومؑ، اگر باغی از ابتدا مسلمان بوده، کفر او پس از نوع ارتداد خواهد بود و توبه مرتد فطری به اجماع فقیهان، قبول نمی‌شود و حدّ ارتداد بر او جاری می‌شود، درحالی‌که طبق آیه شریفه پس از برگشت باغیان به طاعت الهی، جنگ با آنها حرام است و قتل آنها جایز نیست و این مسئله قرینه دیگری است بر اینکه آیه شریفه شامل بغی بر امام معصومؑ نمی‌شود.

نقد و بررسی سخن فاضل مقداد: به نظر می‌رسد ادعای اینکه «همه افرادی که علیه امام معصومؑ قیام می‌کنند، با هر انگیزه و نیتی که باشد، کافر مصطلح‌اند»، پذیرفتنی نیست؛ زیرا ملازمه‌ای میان جنگ مسلحانه با پیامبر خدا ﷺ یا امیر مؤمنانؑ و انکار نبوت یا امامت نیست. ممکن است فردی به نبوت یا امامت ولی خدا اعتقاد قلبی داشته باشد، ولی به دلیل اغراض دیگری همچون حبّ دنیا، علیه او شمشیر بکشد. چنین عملی هر چند گناهی عظیم است، ولی سببیت آن برای تحقق ارتداد و کفر روشن نیست. تحقق کفر و ارتداد، متوقف بر این است که فرد به مدلول مطابقی یا التزامی، منکر الوهیت یا رسالت شود. تنزیل جنگ با امیر مؤمنانؑ به جنگ با رسول خدا ﷺ در حدیث «یا علی! حریک حربی و سلمک سلمی» نیز ممکن است به جهت اشتراک در فسق

و عدم ایمان باشد، نه اشتراک در عدم اسلام (ر.ک: خمینی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۴۸۲/خویی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۶۹). همچنین ممکن است به معنای آن باشد که چنین فردی در برخی از آثار، در حکم کافر است؛ همچنان که برخی فقیهان در سائب النبی یا ائمه معصومین<sup>علیهم السلام</sup> معتقدند مقصود، الحاق به مرتد و کافر از جهت حکم به قتل است (گلپایگانی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۰۱).

## نتیجه

از مجموع مطالب پیش گفته، نتایج ذیل حاصل می شود:

۱. استناد به آیه بغی در اثبات و نفی برخی شروط جرم بغی، متوقف بر آن است که ابتدا دلالت آیه شریفه بر بغی مصطلح اثبات شود.
۲. آیه بغی از جهت استظهار و برداشت عرفی، هم بر اساس تمسک به اطلاق و هم تنقیح مناط یا قیاس اولویت، قابلیت انطباق بر بغی مصطلح فقهی را ندارد.
۳. روایت سیوف خمسه که از مهم ترین ادله برای اثبات ارتباط آیه با بغی مصطلح است، از جهت سند و دلالت، دچار خدشه است و در نتیجه استدلال به آن پذیرفتنی نیست.
۴. روایت ابوبصیر هر چند از جهت دلالت اشکالی ندارد، ولی از جهت سند اعتباری ندارد.
۵. ارتباط دلالت روایت معروف نبوی «یا عمار تقتلک الفیة الباغیة»، با باغیان مصطلح فقهی ثابت نیست.
۶. بغی بر امام معصوم<sup>علیه السلام</sup> ملازمه با ثبوت کفر و ارتداد باغیان ندارد.
۷. استناد فقهی به آیه بغی برای اثبات یا نفی شروط جرم بغی، نادرست است. برداشت عرفی از آیه بغی آن است که این آیه ناظر به نزاع و جنگ های طایفه ای میان مؤمنان بوده و اینکه لازم است مؤمنان نخست از راه اصلاح و سپس از راه جنگ با گروه ستمگر، به غائله خاتمه دهند.

## منابع

۱. آصفی، محمد مهدی؛ الجهاد؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۲. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی؛ معانی الأخبار؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲، چ ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۵. ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد؛ دعائم الإسلام؛ ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۵ق.
۶. ابن شهر آشوب سروری مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۷. ابن غضائری، احمد بن حسین؛ الرجال؛ قم: سازمان چاپ و انتشارات مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
۸. ابن فارس، ابوالحسین؛ معجم مقانیس اللغة؛ ج ۱، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۱۴، چ ۳، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ق.
۱۰. البانی، عصری؛ حدیث الفتنه الباغیة؛ تهران: مشعر، ۱۳۹۳.
۱۱. بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ ج ۱، [بی جا]: دارالطوق النجاه، ۱۴۲۲ق.
۱۲. بیهقی، ابوبکر؛ سنن الکبری؛ ج ۸، چ ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۳. تبریزی، جواد؛ منهاج الصالحین؛ ج ۱، قم: مدین، ۱۴۲۶ق.
۱۴. ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی؛ ج ۵، چ ۲، قاهره: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۹۵ق.
۱۵. جوادی آملی، عبداللّه؛ تفسیر سوره حجرات (جلسه ۱۲)، ۱۳۹۵؛ مندرج در: <https://javadi.esra.ir>

۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية؛ ج ۶، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۱۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام؛ ۱۴۰۹ق.
۱۸. حلّی، جعفر بن حسن؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیة؛ ج ۱، ج ۶، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۷۶.
۱۹. —؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ ج ۱، ج ۲، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۲۰. حلّی، حسن بن یوسف؛ تحریر الأحکام الشرعية علی مذهب الإمامیة؛ ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۲۱. —؛ تذکرة الفقهاء؛ ج ۹، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۲۲. خزاز زاری، علی بن محمد؛ کفایة الأثر فی النص علی الائمة الأثنی عشر؛ قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۲۳. خمینی، سید روح الله؛ کتاب الطهارة؛ ج ۳، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۲.
۲۴. خویی، سید ابوالقاسم؛ معجم رجال الحديث؛ ج ۱، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
۲۵. —؛ منهاج الصالحین؛ ج ۱، ج ۲۸، قم: مدینة العلم، ۱۴۱۰ق.
۲۶. —؛ موسوعة الإمام الخوئی؛ ج ۳، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خوئی علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۲۷. رازی جصاص حنفی، احمد بن علی ابوبکر؛ أحکام القرآن؛ ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۲۸. سبحانی، جعفر؛ کلیات فی علم الرجال؛ ج ۲، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۲۹. سبزواری، محمد باقر؛ کفایة الفقه؛ ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱.
۳۰. سیفی مازندرانی، علی اکبر؛ حلقات الفقه الفعّال؛ ج ۴، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۳۴ق.
۳۱. شبیری زنجانی، سید موسی؛ درس خارج خمس؛ ج ۱، قم: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام وابسته به دفتر آیت الله شبیری زنجانی، [بی تا].
۳۲. —؛ درس خارج نکاح؛ ج ۲، قم: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام وابسته به دفتر آیت الله شبیری زنجانی، [بی تا].
۳۳. —؛ کتاب اجاره؛ قم: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام وابسته به دفتر آیت الله شبیری زنجانی، [بی تا].

٣٤. شبيري زنجاني، محمد جواد؛ توضيح الأسناد المشككة في الكتب الأربعة؛ ج ٢، قم: دار الحديث للطباعة والنشر، ١٤٢٩ق.
٣٥. صدر، سيد محمد؛ ماوراء الفقه؛ ج ٩، بيروت: دار الأضواء، ١٤٣٠ق.
٣٦. طباطبائي، علي بن محمد علي؛ رياض المسائل؛ ج ٨، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٨ق.
٣٧. طبرسي، احمد بن علي بن ابي طالب؛ الإحتجاج على أهل اللجاج؛ ج ١، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
٣٨. طبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان في تفسير القرآن؛ ج ٩، ج ٣، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢.
٣٩. طوسي، محمد بن حسن؛ الخلاف؛ ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٧ق.
٤٠. —؛ المبسوط في فقه الإمامية؛ ج ٧، ج ٣، تهران: مكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفريه، ١٣٨٧ق.
٤١. —؛ النهاية في مجرد الفقه والفتوى؛ ج ٢، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٠٠ق.
٤٢. عاملي جزيني، محمد بن مكي؛ اللعة دمشقية؛ بيروت: دار الإسلاميه، ١٤١٩ق.
٤٣. فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله؛ كنز العرفان في فقه القرآن؛ ج ١، تهران: مرتضوى، ١٣٧٣.
٤٤. قشيري نيسابوري، مسلم بن حجاج؛ صحيح المسلم؛ بيروت: دار إحياء التراث العربي، [بى تا].
٤٥. قطب راوندى، سعيد بن هبة الله؛ قصص الأنبياء؛ [بى جا]: مجمع البحوث الإسلاميه، [بى تا].
٤٦. قمى، علي بن ابراهيم؛ تفسير القمى؛ ج ٢، ج ٣، قم: دار الكتاب، ١٤٠٤ق.
٤٧. كليني، محمد بن يعقوب؛ الكافي؛ ج ١٥، قم: دار الحديث، ١٤٢٩ق.
٤٨. —؛ الكافي؛ ج ٨، ج ٤، تهران: دار الكتب الإسلاميه، ١٤٠٧ق.
٤٩. گليپايگاني، سيد محمد رضا؛ مجمع المسائل؛ ج ٣، ج ٢، قم: دار القرآن الكريم، ١٤٠٩ق.
٥٠. مجلسي، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ ج ٢٩، ج ٢، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.
٥١. منتظري، حسين علي؛ دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلاميه؛ ج ٣، ج ٢، قم: المركز العالمى للدراسات الإسلاميه، ١٤٠٩ق.
٥٢. منقرى، نصر بن مزاحم؛ وقعة صفين؛ ج ٢، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
٥٣. نجاشي، احمد بن علي؛ رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة؛ ج ٦، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٧ق.



۵۴. نجفی، محمدحسن بن باقر؛ جواهرالکلام؛ ج ۲۱، چ ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۵۵. نمری قرطبی، أبو عمر یوسف بن عبداللّه بن محمد بن عبدالبر بن عاصم؛ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ ج ۳، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲ق.
۵۶. نوری، حسین بن محمد تقی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۵۷. وحید خراسانی، حسین؛ منهاج الصالحین؛ ج ۲، چ ۵، قم: مدرسه امام باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۸۶.
۵۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ منهاج الصالحین؛ ج ۱، چ ۲، قم: دفتر معظم له، ۱۴۳۲ق.

